درس دوم: قاضی بست از: تاریخ بیهقی اثر: تعلیمی قرن ۵ نویسنده: ابوالفضل بیهقی

❖ *این درس از کتاب تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی اثر ابوالفضل بیهقی نویسنده قرن پنجم انتخاب گردیده است که موضوع اصلی آن تاریخ پادشاهی مسعود غزنوی و دودمان غزنوی است. بخشی که ازاین کتاب می خوانیم حکایت قاضی شهر بست است فرد نیکوکاری که به کسب روزی حلال بسیار اهمیت می دهد و طلاهای بیت المال را که حاکم وقت به عنوان صدقه به او می دهد نمی پذیرد ؛ با هم بخوانیم این داستان زیبا را:*

شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون مایه: .....

➢ **و روز دوشنبه [امیر مسعود] شبگیر، برنشست و به کرانِ رودِ هیرمند رفت با بازان و یوزان و حَشَم و ندیمان و مُطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شراع ها زده بودند.**

قلمرو زبانی: شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح / برنشستن: سوار شدن / کران: ساحل، کنار، طرف، جانب /یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری،کوچکتر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن میروند /حَشَم: خدمتکاران / ندیم: همنشین، همدم / مطرب: آوازخوان، نوازنده /چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / خیمه: چادر / شِراع: سایه بان، خیمه / خیمه و شراع: رابطهٔ ترادف.

قلمرو ادبی: آب: مجاز از رود هیرمند / بازان و یوزان - حَشَم و ندیمان و مُطربان: مراعات نظیر

بازگردانی: و روز دوشنبه،امیرمسعود صبح زود سوار اسب شد و با پرندگان شکاری و یوزپلنگان و چاکران و خدمتکاران و نوازندگان به ساحل رود هیرمند رفت و تا نزدیک ظهر مشغول شکار بودند؛ سپس به ساحل رود آمدند و در آنجا برایشان خیمه ها و سایه بان ها برپا کرده بودند.

➢ **از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ تر، از جهت نشست او و جامه ها افگندند و شراعی بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی مردم در کشتی های دیگر بودند؛ ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. آنگاه آگاه شدند که غَرقه خواست شد. بانگ و هَزاهز و غریو برخاست. و هنر آن بود که کشتی های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجَستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بربودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک دَوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غَرقه شدن. امّا ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و سوری و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی ها براندند و به کرانهٔ رود رسانیدند.**

قلمرو زبانی: قضا: تقدیر، سرنوشت/ از قضای آمده: اتّفاقاً / نماز: نماز ظهر/ ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی/ از جهت: برای /جامه ها افگندند: گستردنی ها را گستردند، بسترها را مهیّا کردند / شِراع: سایه بان، خیمه / از هر دستی: از هر گروهی / آن دیدند: متوجّه شدند / آب نیرو کرده بود: فشار آب زیاد شد و بالا آمد/ نشستن ودریدن گرفت: شروع به شکستن و فرورفتن کرد/ غرقه خواستشد: نزدیک بود غرق شود/ هزاهز: فتنه، آشوب، حادثه ای که مردم را به جنبش درآورد / غریو: فریاد / خاست و برخاست: بلند شد / هنر آن بود: خوشبختانه / درجَستند: پریدند / بربودند: از آب گرفتند، نجات دادند / نیک کوفته شد: به سختی مجروح شد / افگار: مجروح، خسته / دوال(ممیز) تسمه چرم و پوست؛ یک دوال: به اندازهٔ یک طناب / بگسست : کنده شد / : خدا ، آفریدگار / سور: جشن / تیره شد: از بین رفت / وی اول: قایق/ وی دوم: امیرمسعود.

قلمرو ادبی: تناسب: کشتی ، آب / هنر آن بود: کنایه از این که بخت با آنان یار بود یا شانس آوردند.

بازگردانی: اتّفاقاً پس از نماز ظهر، امیرمسعود دستور داد تا قایق ها را بیاورند. ده قایق کوچک آوردند. در یکی از قایق ها که بزرگتر بود، برای نشستن و استراحت سلطان، بسترهایی پهن کردند و سایه بانی بر آن کشیدند. امیرمسعود سوار آن قایق شد و گروه های مختلف مردم و همراهان سوار قایق هایدیگر شدند. ناگهان دیدند که چون آب فشار آورده بود، قایق پُر شده و در حال غرق شدن و شکسته شدن است. زمانی متوجّه شدند که نزدیک بود کشتی غرق شود. فریاد بلند شد و همه به جنبش و تکاپو افتادند. امیرمسعود بلند شد و خوشبختانه قایق های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر در آب پریدند و امیر را گرفتند و به قایق دیگر رساندند. امیر به سختی مجروح شد و پای راستش زخمی شد؛ به گونه ای که به اندازهٔ یک برش از گوشت از آن جدا شد. نزدیک بود امیر غرق شود؛ اما خداوند پس از قدرت نمایی، رحم کرد و این گونه بود که جشن و شادی بزرگی که داشتند، خراب شد. وقتی امیرمسعود به قایق رسید، کشتی ها را حرکت دادند و به ساحل رود هیرمند رساندند.

- **و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرودآمد و جامه بگردانید و تَر و تباه شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اَعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیّت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.**

قلمرو زبانی: فرود آمد: وارد شد / جامه بگردانید: لباسش را عوض کرد / تر و تباه: خیس و به هم ریخته / برنشستن: سوار شدن / کوشک: قصر، کاخ؛ ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است / سخت ناخوش: خیلی ناگوار/تشویش: نگرانی، اضطراب/ اَعیان: جِ عین، بزرگان، اشراف، ثروتمندان / به خدمت استقبال رفتند: به پیشواز رفتند.

قلمرو ادبی: از آن جهان آمده: کنایه از نجات یافتن از مرگ / تر و تباه: مجاز از ناخوش احوال / به پای شدن: کنایه از به وجود آمدن.

بازگردانی: امیرمسعود از مرگ نجات یافته به خیمه آمد و لباس هایش را عوض کرد و خیس و ناخوش احوال شده بود و سوار بر اسب شد و به سرعت به سوی قصر رفت؛زیرا شایعهٔ بسیار ناخوشایندی در لشکر پیچیده بود و دل نگرانی بزرگی به وجودآمده بود. بزرگان و وزیر به استقبال او رفتند. وقتی پادشاه را تندرست دیدند، لشکریان و عامهٔ مردم، فریاد شادی سر دادند و دعا و شُکر کردند و آن قدر صدقه دادند که بی اندازه بود.

درس سوم: در امواج سند از : چهارپاره های مشهور اثر: تعلیمی قرن ۱۴ نویسنده: مهدی حمیدی شیرازی

❖ *این درس باعنوان «دراموا‌ج سند» از آثار زیبای مرحوم حمیدی شیرازی است که در آن ماجرای حمله مجیع مغولان به سرزمینمان را بیان می دارد که با فرار محمد خوارزمشاه و ایستادگی پسرش جلال الدین مصادف می گردد. این شیرمرد ایرانی درمقابل سپاهیان انبوه و بی رحم مغول چنان ایستادگی می کند که در انتها برای حفظ آبرو و شرف ایران مجبور به سپردن زنان و بی گناه کودکان معصوم به امواج سند میگردد . با هم بخشی از این داستان غم انگیز را را بخوانیم.*

شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... دقافیه: .....رون مایه: .....

➢ **به مغرب، سینه مالان قرص خورشید نهان می‌گشت پشت کوهساران**

قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز (صفت فاعلی مرکب کوتاه)

قلمرو ادبی: تشخیص: ...../ تناسب : .....

بازگردانی : قرص خورشید، به آرامی و هم عرض با کوه ها ، سینه خیز در پشت کوه ها پنهان می شود. (خورشید عظمت و جاه و جلالِ حکومت خوارزمشاهیان روبه نابودی بود.)

پیام: شرح غروبی غم انگیز و اندوه بار

➢ **فرومی‌ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه داران**

قلمرو زبانی: فرومی‌ریخت (بن ماضی: فروریخت، بن مضارع: فرو ریز)/ «ان» در «نیزه داران»: .....

قلمرو ادبی: گردی زعفران رنگ: استعاره از پرتو خورشید/ تناسب : ..... / گردی زعفران رنگ: تشبیه (گردی / همانند زعفران) / واژه آرایی: نیزه

بازگردانی: و نور طلایی خود را مانند گردی (پودری) زرد رنگ بر جنگجویان و نیزه‌هایشان می‌پاشید.

پیام: تابش نارنجی خورشید در غروب

➢ **ز هر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده**

قلمرو زبانی: سنگین: .....

قلمرو ادبی: واج آرایی: «ر» و «س»

بازگردانی : از هر سو هیکل سنگین اسبان تیرخورده بود که بر روی سواران می‌افتاد.

پیام: توصیف نبردگاه

➢ **به زیر باره می نالید از درد سوار زخم دار نیم مرده**

قلمرو زبانی: باره: .....

قلمرو ادبی: واج آرایی: «ر»

بازگردانی : سوارکاری که زخمی و در حال مرگ بود در زیر لاشه اسبان از درد می نالید.

پیام: توصیف آوردگاه

➢ **نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی**

قلمرو زبانی: نهان: پنهان

قلمرو ادبی: جانبخشی: ..... / روز: مجاز از خورشید به علاقه لازمیه / دامن شب: جانبخشی / روز، شب: تضاد / واج آرایی: «ر»

بازگردانی : روز آرام آرام به پایان می‌رسید و تاریکی شب همه جا را فرا می‌گرفت.

پیام: توصیف غروب

➢ **در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی**

قلمرو زبانی: فروغ: روشنایی / خرگه: ..... / خوارزمشاهیان: دودمانی شاهی پس از فرمانروایی سلجوقیان

قلمرو ادبی: خرگه: مجاز از توان و شکوه خوارزمشاهیان.

بازگردانی : در آن شب سیاه، درخشش خیمه و حکومت خوارزمشاهیان نیز داشت رو به تاریک و خاموش شدن می‌رفت.

پیام: شکست خوارزمشاهیان

➢ **به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید**

قلمرو زبانی: شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید

قلمرو ادبی: خوناب شفق: اضافه تشبیهی / دامن شام: ..... / در خون نشستن کنایه از کشته شدن و نابود شدن

بازگردانی : جلال الدین هنگام غروب به سرخی آسمان نگاه کرد و با خود فکر کرد که چگونه ایران با عظمت در خون فرو خواهد رفت.

پیام: پیش بینی شکست ایران

درس پنجم: آغازگری تنها از : عباس میرزا آغازگری تنها اثر: معاصر نویسنده: مجید واعظی

❖ *این درس از کتاب «عباس میرزا ،آغازگری تنها» اثر «مجید واعظی» نویسنده معاصر انتخاب گردیده است که موضوع اصلی حملهٔ روس ها به گنجه و قفقاز و تبریز است که همزمان با صدارت عباس میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار و و نوه آغا محمد خان قاجار اتفاق می افتد. این بخش از داستان آماده شدن سپاهیان برای مبارزه با حملات روسیه همسایهٔ شمالی ایران است که به فرماندهی عباس میرزا درتبریزسامان دهی می شوند. با هم بخوانیم این داستان زیبا را به قلم مجید واعظی .*

شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون مایه: .....

➢ **نوجوانی میان‌بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آغامحمّدخان و با دریافت های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عبّاس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسّلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خطّ مقدّمِ دفاع در برابر دست‌درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.**

قلمرو زبانی: بر: ..... / رعنا: خوش قد و قامت / فراخ: پهن / اعطا: ..... / ولایتعهدی: قائم مقامی، خلافت / دارالسّلطنه: پایتخت؛در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت/ شاه و آغا و خان و میرزا: شاخص.

قلمرو ادبی: بر و بازو: مجاز از اندام / بر و بازو داشتن: کنایه از قدرت داشتن /خوش تراش: کنایه از خوش اندام / رعنا: مجاز ...../ سینه فراخ: کنایه از نیرومند و قوی / پشت سر می گذاشت: کنایه از ترک می کرد / راهی کردن: کنایه از فرستادن / دست درازی: کنایه از تجاوز.

➢ **با کشته شدن آغا محمّدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزادهٔ نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام (قائم مقام اوّل، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی‌اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیکخواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عبّاس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می‌دید و در امتداد نگاه متفکّرش، افقهای روشنِ تدبیر مُلک و رعیت‌پروری را می خواند.**

قلمرو زبانی: فرزانه: دانشمند، دانا / مُرشد: راهنما، هدایت کننده / اذن: ..... / خواست: اراده، میل / گیرا: جذّاب، فریبنده / امتداد: ادامه، درازا / افق: کرانه، چشم انداز، دورنما / رعیّت: .....

قلمرو ادبی: دست به کاری نمی‌زد: کنایه از هیچ کاری نمی کرد / تدبیر مُلک مانند افقهای روشن – رعیّت پروری مانند افقهای روشن: تشبیه.

➢ **یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و**

تباهی کرده اند، امّا در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آنها کارگاه های متعدّد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند. از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملّت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهّز به توپ و تفنگ آنها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرّف قدرت های اروپایی درآمد. اروپا قدم های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، امّا ای کاش، پا به پای این پیشرفت ها، اخلاقِ علم و فن هم رشد می کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم‌ضررتر از توپ و تفنگ است.

قلمرو زبانی: طوایف: جمع طایفه، اقوام / ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می شود؛ معادل شهرستان امروزی/ تباهی: نابودی / مشام: ..... / دیار: سرزمین، کشور / تصرّف: به دست آوردن، مالک شدن.

قلمرو ادبی: اختلافات و جنگهای داخلی مانند کارد: تشبیه / پهلوی کشور: اضافه استعاری / تاج: مجاز از قدرت و پادشاهی / به جان هم افتادن: کنایه از با هم جنگیدن / تاخت و تاز: کنایه از حمله / اروپا: ..... / قدم برداشتن: کنایه از اقدام کردن / برپا کردن: کنایه از ایجاد کردن / بوی پیشرفت: حس آمیزی و اضافه استعاری / بو و مشام – تیر و کمان و شمشیر – توپ و تفنگ: مراعات نظیر/ از عهده کاری برآمدن: کنایه از توانایی انجام کاری را داشتن / قدرت ها: مجاز از کشورهای قدرتمند.

- **نوروز ۱۱۸۳هـ . ش بود و عبّاس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلامِ نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای بازکردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرّک روس ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها لُعابی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک‌وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی های روس ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتّحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشمِ طمع بر آذربایجان دوخته بود.**

قلمرو زبانی: لُعاب: آب دهان، روکش مخصوصی که روی سفال و کاشی می‌کشند /التهاب: شعله‌ور شدن و بر افروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی قراری، اضطراب / بَختک: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که بر روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس / چنبره زدن: ..... / تحت‌الحمایگی: تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او در

درس ششم: پروردهٔ عشق از: پنج گنج (لیلی و مجنون) اثر: غنایی قرن ششم نویسنده: نظامی گنجوی

❖ *این درس با عنوان «پرورده عشق» از پنج گنج به قلم استاد بزرگِ داستانسرایی ، نظامی گنجوی انتخاب شده است. این داستان ماجرای عشق لیلی و مجنون دو دلداده پرآوازه در دنیای عشق را بیان می کند. عشق جاویدان این دو در بسیاری از کتب ادبیان آورده شده اما هیچ کدام به زیبایی قلم نظامی آن را نپرورده اند.بخشی از این داستان که پدر مجنون به پیشنهاد خویشان خود، او را به کعبه برای شفا و توبه می برد، در این درس تعبیه شده است. با هم این ماجرای شورانگیز را می خوانیم.*

شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... قافیه: .....درون مایه: .....

چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

قلمرو زبانی: چون مصراع اول : هنگامی‌که / رایت: ..... / جهانگیر: گیرنده جهان، فتح کننده دنیا، منظور مجنون است / چون در مصراع دوم مانند / مه: .....

قلمرو ادبی: رایت عشق: ..... / «چون» نخست و دوم: ..... / چون مه لیلی: تشبیه / مه: استعاره از جمال و کمال لیلی / آسمان گیر: کنایه از پرآوازه / (بیت با بیت بعد موقوف المعانی است)

بازگردانی: وقتی پرچم عشق آن مجنون پرآواژه در جهان عشق مثل ماه، که در شب، بر چهر آسمان طلوع می کند درآسمان دنیا به احتزاز در آمد...

پیام: عشق مجنون

هر روز خَنیده نام‌تر گشت در شیفتگی تمام تر گشت

قلمرو زبانی: خَنیده:...../ خنیده نام تر گشتن: مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن/ شیفتگی: عاشقی

قلمرو ادبی: واج آرایی: «ر» / گشت: واژه آرایی، ردیف

بازگردانی: هر روز نامش مشهورتر شد و در عشق و شیفتگی کامل تر گشت.

پیام: شهرت عشق مجنون

برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت

قلمرو زبانی: درمانده: درمانده شده / سخت: .....

قلمرو ادبی: بخت دل ز کار او برداشته: جانبخشی، کنایه از ناامید شدن / جناس: ..... / واژه آرایی: کار، او

بازگردانی: بخت و اقبال از او ناامید شده و پدر نیز در کار عشق او به سختی درمانده شده بود.

پیام: ناامیدی از درمان مجنون

خویشــان همه در نیاز با او هر یک شده چاره‌ساز با او

قلمرو زبانی: خویشان: ج خویش، اقوام / نیاز: ..... / چاره‌ساز: .....

قلمرو ادبی: ردیف: با او/ کنایه: .....

بازگردانی: بستگان و خویشاوندان مجنون با پدر مجنون دعا می‌کردند و در فکر راه چاره بودند.

پیام: چاره جویی برای حل مشکل

بیچارگی ورا چــو دیدند در چاره‌گری زبان کــشیدند

قلمرو زبانی: بیچارگی: ..... / ورا: وی را (مجنون) / چاره‌گری: تدبیر: .....

قلمرو ادبی: زبان کشیدن: .....

بازگردانی: بستگان هنگامی‌که درماندگی پدرو بیچارگی مجنون را مشاهده کردند برای چاره جویی به سخن گفتن پرداختند.

پیام: چاره جویی برای حل مشکل

گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو زبانی: به اتفاق: ..... / یک سر: همه، سراسر، تماما / کز.....

قلمرو ادبی: کنایه: ..... / جناس: ..... / واج آرایی: .....

درس هفتم : باران محبت از: کتاب مرصاد العباد اثر: غنایی قرن ۷ نویسنده: نجم الدین کبری

❖ *این درس از کتاب عرفانی مرصاد العباد ، اثر نجم الدین کبری یا دایه (رازی) نویسنده قرن هفتم انتخاب گردیده است که برخی از موضوع آن در خصوص مسایل عرفانی و روحانی عالم معنا و ابعاد روحی و ماورایی انسان است. در این جا قسمتی از ماجرای دل انگیز آفرینش انسان را با هم بخوانیم*

شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون مایه: .....

➢ **حق تعالی چون اصنافِ موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد. چون کار به خلقتِ آدم رسید، گفت: «إنّی خالِقٌ بَشَراً مِن طینٍ.» خانه آب و گِل آدم، من می سازم. جمعی را مُشتبِه شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟» گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بی‌واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم‌کرد.»**

قلمرو زبانی:حق تعالی : ...../ اصناف: ..... / وسایط: جمعِ وسیطه یا واسطه، آنچه که به کمک آن یا از طریق آن به مقصود می رسند/ بر کار کرد: استفاده کرد / طین: گِل / مُشتَبِه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مُشتبِه شدن: به اشتباه افتادن / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن.

قلمرو ادبی: إنّی خالِقٌ بَشَراً مِن طینٍ: تضمین آیه قرآن / آب و گِل: مراعات نظیر و تلمیح به آفرینش آدم / خانه آدم: استعاره از جسم انسان / گنج معرفت: اضافه تشبیهی / خودی و خود: جناس ناقص افزایشی / این را به خودیِ خود می سازم: تلمیح به «خَمّرتُ طینَه آدَمَ بِیَدی»

بازگردانی: خداوند بلندمرتبه آن زمان که انواع موجودات را می‌آفرید، برای آفرینش هر یک از وسیله‌های گوناگونی استفاده می‌کرد. وقتی زمان آفرینش آدم رسید، گفت: «من بشری از گِل می‌آفرینم.» جسم آدم را من می‌سازم. عدّه‌ای به اشتباه افتادند؛ گفتند: «مگر همه را تو نساخته‌ای؟» گفت: خلقت آدم ویژگی خاصی دارد که باعث شده آن را بی هیچ واسطه‌ای بسازم. قصد دارم گنج معرفت و شناخت را در وجود او قرار دهم.

پیام: .....

➢ **پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل – علیه السّلام – برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می کنی؟» گفت: «تو را به حضرت می برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.» خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقتِ قُرب ندارم و تابِ آن نیارم؛ من نهایتِ بُعد اختیار کردم، که قُربت را خطر بسیار است.**

قلمرو زبانی: جبرئیل. را فرمود: ..... / حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه / خلیفت: خلیفه، جانشین / ذوالجلالی: ..... / سوگند برداد: قسم داد / قُرب: نزدیک شدن، همجواری/ تاب: ..... / بُعد: دوری، فاصله / را در «قربت را خطر» فکّ اضافه: خطرِ قربت.

قلمرو ادبی: یک مشت خاک: کنایه از مقداری خاک / استعاره و تشخیص : ...../ قُرب و بُعد: تضاد / از تو خلیفتی می آفریند: تلمیح به آیه «اِنّی جاعِلٌ فِی الارضِ خَلیفَهَ» / ناقص افزایشی: .....

بازگردانی: پس خداوند به جبرئیل دستور داد که برو از روی زمین مقداری خاک بردار و بیاور. جبرئیل (ع) رفت؛ خواست که یک مشت خاک از روی زمین بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل چه می کنی؟ جبرئیل گفت: تو را به درگاه خداوند می برم تا از تو جانشینی بیافریند. خاک جبرئیل را قسم داد که به عظمت و بزرگواری خداوند، مرا نَبَر؛ من توانِ تحمّلِ نزدیکی به خداوند را ندارم. من نهایت دوری را برگزیده ام، چون می دانم در نزدیکی حق، خطراتِ بسیاری وجود دارد

- **جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت. گفت: «خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی دهد. میکائیل را فرمود: «تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو» او برفت. همچنین سوگند برداد. برگشت. حق تعالی عزرائیل را بفرمود: «برو، اگر به طوع و رغبت نیاید، به اِکراه و به اجبار، برگیر و بیاور.» عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جملهٔ زمین برگرفت و بیاورد. آن خاک را میان مکّه و طائف، فرو کرد. عشق، حالی دو اسبه می آمد.**

قلمرو زبانی: حضرت: ...../ تن در نمی دهد: قبول نمی کند / طوع: ..... / رغبت: ..... خواست / اِکراه: زور، فشار / قهر: خشم، غضب / قبضه: یک مشت از هر چیزی / جمله: ..... / فرو کرد: انداخت.

قلمرو ادبی: تشخیص و استعاره: ..... / کنایه: ..... / طوع و رغبت با اِکراه و اِجبار: تضاد /عشق، حالی دو اسبه می آمد: تشخیص و استعاره و کنایه از با سرعت و شوق می آمد.

بازگردانی: جبرئیل وقتی ذکر قسم را شنید به درگاه حق بازگشت و گفت: خداوندا ! تو داناتری و می دانی که چه روی داده است، خاک راضی نمی شود و قبول نمی کند که بیاید. خداوند به میکائیل دستور داد: تو برو. میکائیل رفت و خاک او را نیز همانگونه قسم داد. خداوند به اسرافیل دستور داد: تو برو. اسرافیل رفت و خاک او را نیز سوگند داد. اسرافیل بازگشت. خداوند بلندمرتبه به عزرائیل دستور داد: تو برو. اگر خاک، با میل و اراده خود نمی آید، او را به زور و اجبار بگیر و بیاور! عزرائیل آمد و با خشم یک مشت خاک از روی زمین برگرفت و آورد. آن خاک را بین مکّه و طائف ریخت. در این زمان، عشق به سرعت می آمد

- **جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشتِ تعجّب در دندانِ تحیّر بمانده که آیا این چه سِرّ است که خاکِ ذلیل را از حضرتِ عزّت به چندین اِعزاز می خوانند و خاک در کمالِ مذلّت و خواری، با حضرتِ عزّت و کبریایی،چندین ناز می کند و با این همه، حضرتِ غَنا، دیگری ربه جای او نخواند و این سِر با دیگری در میان ننهاد.**

درس هشتم: در کوی عاشقان از :زندگانی جلال الدین محمد (مشهور به مولوی) اثر: غنایی قرن ۱۴ نویسنده: بدیع الزمان فروزانفر

❖ *این درس باعنوان « در کوی عاشقان » از کتاب گرانقدر زندگانی جلال الدین محمد (مشهور به مولوی) اثری غنایی است که به قلم توانای استاد بدیع الزمان فروزانفر به رشتهٔ تحریر در آمده است. دراین متن از تولد حکیم بلخ تا زمان مرگ و اتفاقاتی چون دیدار با عطار وشمس مشرق به طور فشرده بیان شده است. اتفاقات جالب این ملاقات تاریخی نیز بر گیرایی داستان افزوده است . با هم بخوانیم*

شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون مایه: .....

➢ **محمّد، ملقّب به جلال الدّین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی» اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علتّ شهرت او به « رومی» یا « مولانای روم» اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، امّا جلال الدّین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می‌داشته و از یاد آنان دلش آرام نبوده است. پدر جلال الدّین، محمّد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاءالدّین ولد» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی رحمی‌ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزم شاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدّین در این ایّام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدّین عطاّر، ملاقات کرد. شیخ عطاّر، کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدّین خُردسال هدیه داد و به پدرش بهاء الدّین گفت: «زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»**

قلمرو زبانی: ملقب:..... / هراس: ترس / ایّام: ج یوم؛ روزها/ اسرار: ..... (شبه هم آوا← اصـرار: پافشاری)

قلمرو ادبی: بدرود گفت: کنایه از وانهادن / کنایه: .....

➢ **هنگامی‌که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدّتی در آن نواحی به سر برد. آوازهٔ تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء الدّین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست. بهاء ولد از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول بر کنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین، علاقهٔ فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی اندازه، او را گرامی می‌داشت.**

قلمرو زبانی: مناسک: ..... / آوازه: شهرت / شهریار: شاه / دیار: سرزمین / بصیرت: بینش / نواحی: ج ناحیه (هم آوا؛ نواهی: نهی شده ها، محرمات)

قلمرو ادبی: . کنایه: ..... / بر کنار بودن:.....

- **جلال الدّین در هجده سالگی به فرمان پدر با «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد. پس از درگذشت بهاء الدّین، جلال الدّین محمّد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال الدّین در آن هنگام، بیست و چهار سال داشت. پس از این، جلال الدّین مدّتی در شهر حَلبَ به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می‌اندوخت و معرفت می‌آموخت. جلال الدّین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدّت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه بازآمد و همه روزه، به شیوهٔ پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می‌پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می‌شدند.**

قلمرو زبانی: اصـرار: (شبه هم آوا← اسرار: رازها) / مرید:..... / مجالس: ج مجلس / وعظ: اندرز، پند دادن / عازم: ..... / اندوخت: جمع کردن /معرفت..... / آموخت : یاد گرفتن / شـریعت: : شرع، آیین، راه دین، مقابلِ طریقت / محضر: .....

قلمرو ادبی: محضر: مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می شود.

- **در این ایّام که جلال الدّین، روزها به شغل تدریس می‌گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می‌بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متّفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمسِ حقیقت، در برابرش نمایان شد؛ او شمس الدّین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البتّه جست وجو و پرواز در عالم معنا، او را «شمسِ پرنده» می‌گفتند.**

قلمرو زبانی: ایّام: روزها / زهد: ..... / متّفق: همسو، هم عقیده، موافق / مشایخ: .....

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: .....استعاره: ..... / شمسِ حقیقت: اضافه تشبیهی؛ استعاره از شمس تبریزی /

- **شمس الدّین، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال الدّین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست وجویش بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و درِ خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال الدّین با همهٔ علم و استادی خویش، در این ایّام که حدودا سی و هشت ساله بود، به خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.**

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش: لطف خدا **از: فرهاد و شیرین** **اثر: غنایی قرن ۱۰** **نویسنده: وحشی بافقی**

❖ *کتاب با شعری معروف از وحشی بافقی شاعر قرن ۱۰ انتخاب گردیده است و در باب ستایش خداوند زبانزد ادیبان و مخاطبان شده است. این مثنوی زیبا را با هم بخوانیم:*

شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... قافیه: ..... درون‌مایه: .....

➢ **به نام چاشنی بخش زبان‌ها** **حلاوت سنج معنی در بیان‌ها**

قلمرو زبانی: چاشنی: مزه، طعم /چاشنی بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کام به آن اضافه می شود. / حلاوت: شیرینی /حلاوت سنج: کسی که شیرینی را ارزیابی می‌کند، کسی که ملاک ارزیابی شیرینی است / چاشنی‌بخش و حلاوت‌سنج: مرکب (غیرساده) / حذف فعل به قرینه‌ی معنوی / زبان و بیان: تناسب /حلاوت‌سنج: شیرینی بخش،دلپذیری و لذت بخش بودن / بیت را می‌توان به‌صورت دو جمله، بازگردانی کرد: / به نام خداوندی که حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها و چاشنی‌بخش زبان‌هاست، سخنم را آغاز می‌کنم. / بیت بر روی هم، یک جمله‌ی مرکب (غیرساده) است.

قلمرو ادبی: زبان: مجاز از سخن / چاشنی بخش زبان: حس‌آمیزی / حلاوت سنج معنی: حس‌آمیزی / واج آرایی: «ن» / زبان و بیان مراعات نظیر / چاشنی‌بخش: مزه دهنده، کنایه از ارزشمند کننده / بین چاشنی (مزه) و حلاوت، مراعات نظیر هست.

بازگردانی: به نام خداوندی که نام او در زبان‌ها جاری است و بیان‌ها را با نام خود شیرین می‌گرداند.

پیام: ستایش خداوند

➢ **بلند آن سر که او خواهد بلندش** **نژند آن دل که او خواهد نژندش**

قلمرو زبانی: نژند: خوار و زبون، اندوهگین / ضمیر «ـَ»ش در واژه‌های «بلندش» و «نژندش»: جهش ضمیر(به او برمی گردد : مفعول) / بیت ۴ جمله و هر مصراع یک جملهٔ مرکب (غیرساده) است / مرجع ضمیر «او» خداوند است. / واژه‌ی «نژند» امروزه کاربرد ندارد.

قلمرو ادبی: بلند آن سر: کنایه از سرافراز سر و دل: مجاز از انسان / دل: مجاز از انسان / سر، دل: تناسب / تلمیح به آیه: تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء. / موازنه (رشته انسانی) / واج‌آرایی «ن» / دل و سر مراعات نظیر / بیت «موازنه» دارد.

بازگردانی : هرکه را بخواهد عزت و اقتدار می بخشد و هرکه را بخواهد خوار و ذلیل می کند.

پیام : سربلندی و خواری به دست خداوند است.

➢ **در نابسته احسان گشاده‌ســت به هر کس آنچه می‌بایست داده‌ست**

قلمرو زبانی: احسان: نیکی، داد ودهش، بخشش / گشاده: باز / نابسته: باز / در و گشودن تناسب / داده است و گشاده است ماضی نقلی /در نابسته‌ی احسان: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی دارد. / نابسته صفت مشتق(وندی) / بیت، سه جمله است. (مصراع اول یک جمله‌ی ساده و مصراع دوم یک جمله‌ی مرکب یا غیر ساده است.)مصراع اول: جمله‌ی / سه‌جزئی با مفعول و نهاد آن خداوند است.

قلمرو ادبی: در احسان: اضافه استعاری / واج آرایی: «س»

بازگردانی: خداوند احسان و بخشش بی پایانی دارد و به هر کس آنچه را شایسته اش است می‌دهد.

پیام: بخشندگی خداوند

➢ **به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم**

قلمرو زبانی: عالم: جهان / نهادن: گذاشتن (بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه) / نی: نه / حذف فعل به قرینه لفظی / بیش و کم رابطه‌ی تضاد دارند. / مصرع دوم حذف فعل «باشد» به قرینه‌ی لفظی / «نی» (نه) حرف پیوند هم‌پایه‌ساز؛ یعنی: / نه یک مو بیش و نه یک مو کم است. / نهاده (است) ماضی نقلی معلوم / [خداوند] وضع عالم را به‌ترتیبی نهاده‌است که نه یک مو بیش است و نه یک مو کم است. (سه جمله و یک جمله‌ی مرکب)

قلمرو ادبی: مو: مجاز از مقدار اندک / نی یک موی باشد بیش و نی کم: کنایه از اینکه همه چیز در جای خودش قرار دارد / بیش، کم: تضاد / واژه آرایی: نی

بازگردانی: خداوند، جهان را طوری آفریده است که همه چیز در جا و اندازه خود است و هیچ چیز کم و زیاد آفریده نشده است.

پیام: قانونمندی آفرینش خدا

➢ **اگر لطفش قرین حال گردد همه ادبارها اقبال گردد**

قلمرو زبانی: لطف: مهر و نیکویی/ قرین: همراه /ادبار: بدبختی، سیه روزی / اقبال: خوشبختی، سعادت / ادبار و اقبال رابطه‌ی تضاد دارند.

قلمرو ادبی: تضاد : اقبال و ادبار

بازگردانی: اگر لطف و محبّت او شامل حال کسی گردد، همه بدبختی ها و سختی ها به خوشبختی تبدیل می شود.

پیام: لطف و نظر خدا بدبختی را به خوشبختی مبدل مبدل می کند

➢ **وگر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای**

بازگردانی: اگر لطف خداوند شامل حال بنده‌اش نشود، دیگر از دست اندیشه و عقل کاری برنمی‌آید و انسان از انجام هر کاری ناتوان خواهد بود.

قلمرو زبانی: توفیق: سازگار گردانیدن / حذف فعل «آید» به قرینه‌ی لفظی در مصرع دوم. / بیت، سه جمله و یک جمله‌ی مرکب (غیرساده) است. / تدبیر و رای تناسب

قلمرو ادبی: پای یک سـو نهادن: کنایه از پشت کردن و کاری نکردن

تدبیر: اندیشه، چاره گری / رای: تدبیر و اندیشه / پای، رای: جناس ناهمسان / واژه آرایی: نه / رای و تدبیر: مراعات نظیر

پیام: وابستگی تدبیر بشر به توفیق الهی

➢ **خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره رایی**

بازگردانی: اگر خدا انسان را آگاه نکند (راه درست را به او نشان ندهد)، انسان تا ابد در نادانی و گمراهی به سر خواهد برد.

قلمرو زبانی: را: در معنای «به»؛ حرف اضافه / ابد: زمان بی پایان / تیره رایی: بداندیشی، گمراهی / تیره‌رایی: مشتق-مرکب (وندی مرکب) / روشنایی: مشتق (غیرساده‌ی وندی)روشنایی: مفعول / بماند مضارع اخباری: می‌ماند / بیت دو جمله و یک جمله‌ی مستقل مرکب (غیرساده) است.

قلمرو ادبی: تیره، روشنایی: تضاد / تیره رایی: حس آمیزی / تلمیح به آیه‌ی «یخرجونهم من النور الی الظلمات ...»

پیام: خرد به خداوند وام دار است.

➢ **کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه**

قلمرو زبانی: گوید: مضارع التزامی (بگوید) / عقل و آگاهی تناسب / هر دو مصراع به شیوه‌ی بلاغی است. / نقش کمال عقل نهاد و آن مسند است. / کمال عقل ترکیب اضافی است.

قلمرو ادبی: عقل بگوید آگاه نیستم تشخیص / کمال عقل در این است که بگوید آگاه نیستم: متناقض نما یا پارادوکس دارد / این راه: استعاره از درک حقیقت الهی

بازگردانی: وقتی عقل انسان کامل می شود که بداند از هیچ چیز آگاه نیست و بگوید: نمی دانم. (یعنی اگر کسی بسیار دانا و عاقل شود، به جهل خود اقرار خواهد کرد و همین اقرار کردن به جهل نشان می دهد که انسان عاقل شده است.)

پیام: ناتوانی خرد در برابر علم ایزدی

کتــابچهٔ آرایه های ادبی
پیش نیاز(۱)

دبیر آموزش ملّی: معصومه گودرزی

جزوهٔ کاربردی برای همه رشته ها
«دورهٔ متوسّطه ۲ و کنکور»

حرفی از سهراب به یاد است مرا

«جور دیگر باید دید، جور دیگر باید خواند»

امّا نه؛

شاید امروز...

جور دیگر باید گفت ...!

سخن امروز از دیدن و از خواندن نیست!

حرف امروز این است؛ شوق یک گفتن خوب وَ روان مثل آبِ

مثل شعر سهراب

تو فقط دل بده ، دل

گوش دل را بسپار

به همین گفتن ناب ...

شاید...

جور دیگر شاید ...!

بسم الله الرحمن الرحیم

هدف از یادگیری آرایه های ادبی چیست؟ (چرا باید آرایه ها را یاد بگیریم؟)

هر علم و فنّی که در زندگی به کارما نیاید، فراگیری آن، تنها تلف کردن وقت است. بسیاری از صحبت های ما در طول روز برگرفته از آرایه های ادبی است که ناخودآگاه بر کلام ما جاری می شود. همهٔ ما در زندگی روز مرّه با این علم سرو کار داریم و اغلب بی آنکه بدانیم یا متوجّه باشیم در صحبت ها و مکالمات خود از الفاظ و اصطلاحات فنون آرایه استفاده می کنیم؛ برای نمونه به تمامی ضرب المثل هایی که در مکالمات و روابط گفتاری با دیگران استفاده می کنید، تأمّل کنید؛ همهٔ این ها کنایه و جزء علم بیان هستند. یا مثلا وقتی مادرتان به شما می گوید: «گلم!»، از استعاره بهره گرفته است.

آرایه های کلامی در ادب فارسی از جایگاه و ظرافت ویژه ای برخوردار است؛ هنر استفاده از آرایش های کلامی به ما کمک می کند تا بر جنبه های زیبایی و هنری بیان و گفتارمان افزوده شود و خیلی ساده بگوییم؛ وقتی بتوانیم از این هنر و صنعت های ادبی آن در کلام خود استفاده کنیم، کمترین حسن آن افزایش مخاطبان ماست؛ زیرا در دنیای امروزی فنّ بیان و سخنوری یکی از مهم ترین راه های کسب درآمد و تجارت است. لازمهٔ یک تجارت معقول وپربار نحوهٔ چگونگی برخورد با مخاطبان است؛ پس قبل از آن که از این علم به عنوان یک پیش نیازدرسی یاد کنیم، بهتر است ارتباط این فن را با زندگی اجتماعی خود دریابیم و در یک جمله کلامم را خلاصه کنم؛ «بیایید با آرایه ها بیشتر زندگی کنیم!»

برخی فواید این فن به شرح زیر است:

۱) لذّت ادبی

۲) آموزش مفاهیم و قرابت های معنایی

۲) کمک به تفهیم مطالب

۴) کمک به شیوایی و زیبایی گفتار و افزایش قدرت فن بیان و...

آرایه های ادبی در دو بخش خلاصه می شوند: علم بیان و علم بدیع

علم بیــان: این علم از چهار بخش تشکیل شده است:

۱. تشبیه

۲. استعاره (تشخیص و غیر تشخیص)

۳. مجاز

۴. کنایه

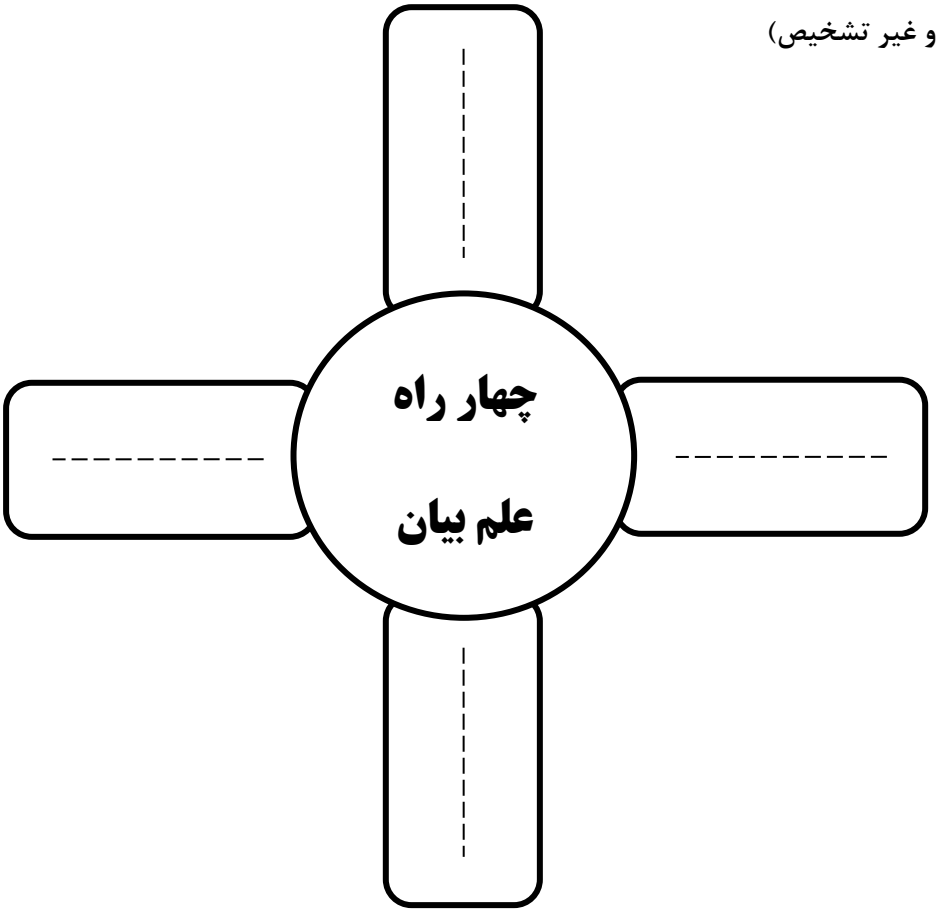

الف) تشبیه

✓ تشبیه: مانند کردن چیزی یا کسی به پدیده ای دیگر تشبیه است که در آن حداکثر چهار رکن دریافت شود.

✓ چهار رکن تشبیه عبارت اند از:

مشبّه	ادات تشبیه	مشبّه به	وجه شبه
معشوق	مثل	سرو	بلند است

۱) مشبّه: چیزی که تشبیه می شود.

۲) مشبّهٌ به: چیزی که بدان تشبیه می کنند.

۳) ادات تشبیه: واژه هایی از قبیل: مثلِ، چون، مانندِ، به سانِ و... ادات و ابزار تشبیه هستند.

۴) وجه شبه: ویژگی مهم مشبّهٌ به که به مشبّه نسبت داده می شود.

به خاطر بسپارید: استفاده از قالب تشبیه بهترین راه شناسایی استعاره از تشبیه است.

کتـــابچهٔ دستور زبان فارسی

پیش نیاز(۲)

دبیر آموزش ملّی: معصومه گودرزی

کاربردی برای همه رشته ها

«متوسّطه ۲ و کنکور»

یه گپ و گفت خودمونی :

❖ سلام به رو ماهت! می دونی چیه؛ همین جا اَزَت تشکّر می کنم که بهم اعتماد داری. اما یه توصیهٔ دوستانه ! هیچ چیز رو با شک قبول نکن! مخصوصاً تو آموزش دیدن . اگه همین حالا هم به این جزوه شک داری، تا دیر نشده ، ببندش و وقتت رو بردار و برو جای دیگه خرج کن . نمی گم پولت رو. چون جای پول پر می شه. این وقته ، که دیگه جایگزین نداره. اما اگه بهش و بهم ایمان داری ، سر قصه رو بگیر و برو جلو...

✓ اینم بدون؛ دستور، یعنی نقش بازی کردن! زندگی ما آدما هم یه دستوره... ما اجزای اون هستیم! هرکدوم طبق مصلحت الهی یه نقش بر عهده داریم؛ یکی فاعل و یکی مفعول می شه! بعد تو یه مرحله دیگه اون که فاعل بود، مفعول می شه... یا نقش متمّمی پیدا می کنه ... یه وقت هستهٔ گروه می شه، جای دیگه هم وابسته...! زندگی یعنی دستور و نقش بازی کردن! مهم نیست کی، چه نقشی می گیره! این مهمّه که هرکی تو نقش خودش خوب و عالی بازی کنه...!

من به فکر عالی درس دادنم؛ پس تو هم به فکر عالی یاد گرفتن باش! اگه تصمیمت رو گرفتی بریم که شروع کنیم !

این نوشتار در پنج قسمت اطّلاعات دستوری شما را تکمیل می کند؛ هر بخش زیر مجموعهٔ قسمت بعدی است؛ بنابراین توصیه می شود هر بخش را خوب بخوانید، خوب بفهمید، خوب تمرین کنید؛ سپس به سراغ بخش بعدی بروید .

➢ در بخش اوّل، واج ها و حرف ها در الفبای فارسی بررسی می شوند. بخش دوّم به شناسایی تکواژ و انواع آن می پردازد؛ زیرا ابزار لازم برای ساخت بخش سوّم یعنی واژه ها (ساده و غیر ساده: وندی، مرکب و وندی - مرکب)، همین تکواژها هستند.

➢ انواع گروه در بخش چهارم ارائه شده است که در دو موضوع ساختار گروه (هسته - وابسته و وابستهٔ وابسته) و انواع گروه حرف هایی شنیدنی برای شما دارد و در آخرین زنجیره ترکیب انواع گروه‌ها با هم که بخش جمله را تشکیل می دهند، توضیح داده می شوند.

➢ در پایان این نوشتار افعال متفاوت با معنای مختلف توضیح داده شده اند و سپس فعل با شش ویژگی بررسی شده است.

بخش اوّل: واج

قسمت اوّل: بررسی واج و حرف در الفبای فارسی

کار زبان چیست؟ ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر است و نخستین مرحلهٔ سخن، ترکیب واج ها با هم است.

مراحل ساخت جملهٔ مستقل: واج ← تکواژ ← واژه ← گروه ← جملهٔ مستقل

این خطِّ مستقیم، خطِّ فراگیری دستوره؛ یه نقشهٔ راه. باید هر مرحله رو خوب یاد بگیری تا همچین مستقیم بیفتی تو مرحلهٔ بعدی. بریم سر صحبت واج رو باز کنیم .

★ **واج چیست؟** کوچک ترین واحد زبان است که تفاوت معنایی ایجاد می کند.

اگر زنجیرهٔ گفتاری را بر خطِّ زمینه نوشته وآن را به کوچک ترین واحد تجزیه کنیم، حرف به دست می آید که تلفّظ آن را «واج» می گوییم.

الفبای فارسی دارای چند چهره است؟

الفبای فارسی دارای دو چهره است: ۱) حرف ۲) واج: الف) ۲۳ صامت ب) ۶ مصوّت

واج: نمود آوایی الفبای فارسی (زنجیرهٔ گفتاری)

حرف: نمود نوشتاری الفبای فارسی (زنجیرهٔ نوشتاری برخطّ زمینه)

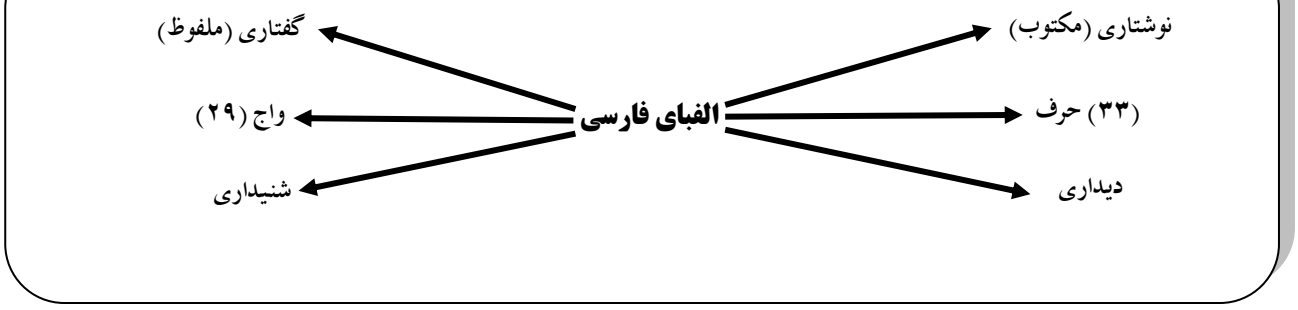

باید بتوانید از ۳۳ حرف الفبای فارسی، ۲۳ واج صامت بیابید. به کمک هم از ۳۳ حروف الفبا ۲۳ صامت را به شکل زیر استخراج کنیم؛

مرحلهٔ اول: ۳۳ حرف الفبای فارسی را بی کم و کاست بنویسید:

حروف الفبای فارسی: ء[۱] – ا[۲] – ب[۳] – پ[۴] – ت[۵] – ث[۶] – ج[۷] – چ[۸] – ح[۹] – خ[۱۰] – د[۱۱] – ذ[۱۲] – ر[۱۳] – ز[۱۴] – ژ[۱۵] – س[۱۶] – ش[۱۷] – ص[۱۸] – ض[۱۹] – ط[۲۰] – ظ[۲۱] – ع[۲۲] – غ[۲۳] – ف[۲۴] – ق[۲۵] – ک[۲۶] – گ[۲۷] – ل[۲۸] – م[۲۹] – ن[۳۰] – و[۳۱] – ه[۳۲] – ی[۳۳]